

نسبت غیریت میان «هویت دینی» و «هویت غربی استعماری» از منظر امام خمینی (ره)

دیگری خودمان

ذبیح‌الله نعیمیان

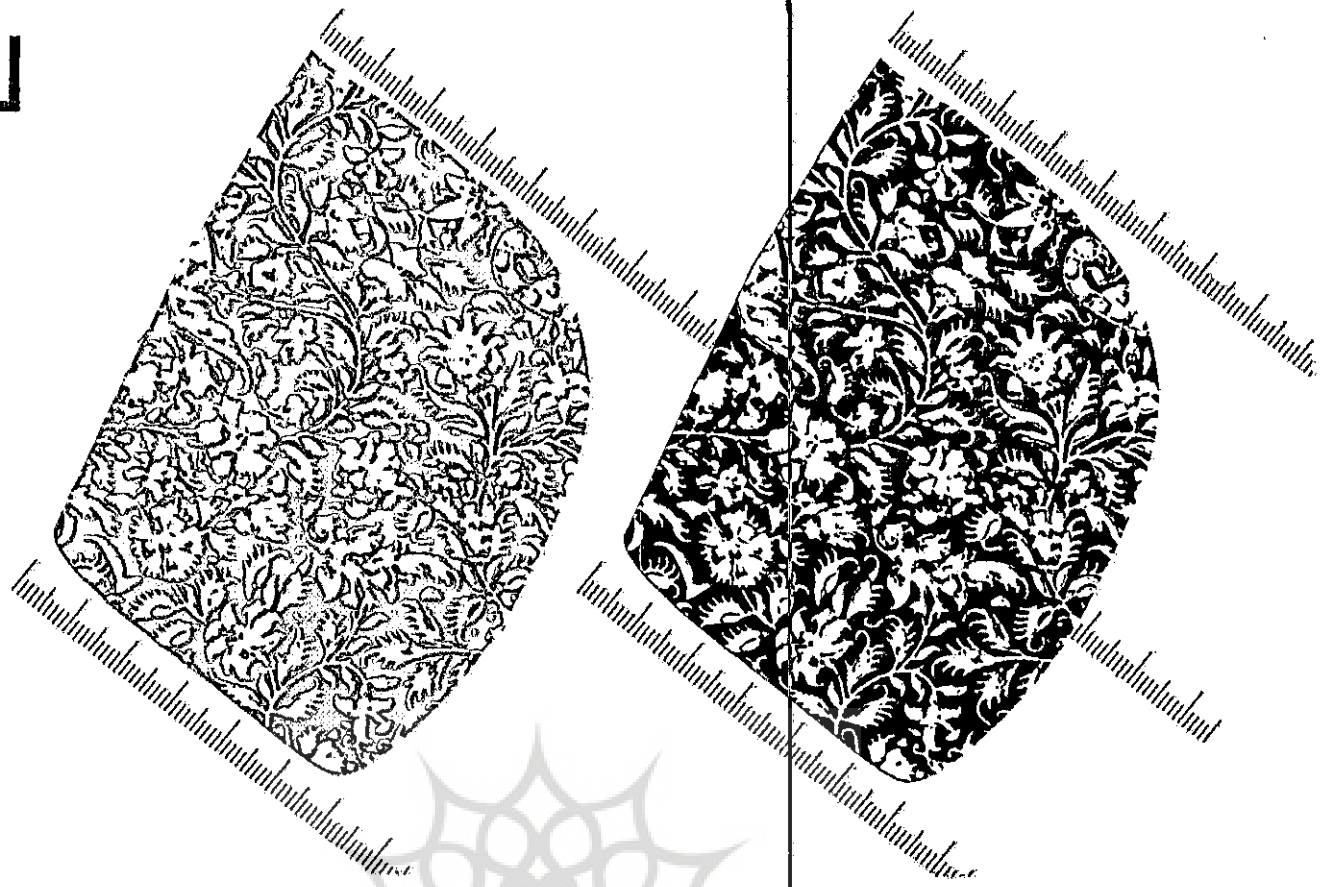
دو نگاه در باب هویت دینی در این ۳۰ ساله در ایران به چشم می‌خورد: نگاه نخست، هویت دینی را زیر مجموعه هویت ملی و بومی می‌داند و به عبارتی هویت دینی را متأخر نسبت به هویت ملی قلمداد می‌کند. نگاه دوم هویت دینی را به جهت بعد مکتبی و وحدت‌ساز آن، شالوده و مبنای اساسی هویت ملی و بومی می‌داند و بر این اعتقاد است که هویت دینی با تجمیع آرمانی و خواست‌های ملی و بومی مردم، آنها را منسجم می‌سازد. اما در هر دو نگاه، نوعی ضدیت و رویارویی یا هویت غربی-استعماری دیده می‌شود ولی در هر دوی آنها، سنخ و جنس تحلیل‌ها با هم کاملاً متفاوت است. از دیدگاه مولف مقاله، امام خمینی (ره) به طیف دوم هویت‌سازان تعلق دارد.

به شرق یا به غرب، آدم خوب‌های ما می‌گفتند به غرب وابسته باشیم، برای اینکه این مقدار ادراکشان نبود که نه، ما می‌توانیم خودمان پایستیم کار بکنیم، خودمان می‌توانیم سر با پایستیم، ما ترجیح می‌دهیم به اینکه از این تمدنی که دارد ما را فاسد می‌کند، دست برداریم و برسیم به یک زندگانی بسیط انسانی»^(۱).

چشم‌اندازی که امام خمینی (ره) از غیریت میان غرب و شرق اسلامی ارائه می‌دهد، با رویکردی نقادانه است؛ نقدی از یک سو که این مرزبندی را عمدتاً در خدمت‌احیای هویت پیش‌داشته اصیل و دینی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، سلطه‌جویی غرب را به چالش می‌کشد؛ غیریتی که امام خمینی (ره) میان آذنیای شرق استعمارزده و غرب استعمارگر می‌بیند، به مثابه بازاندیشی دردی است که همه شرقیان را آزار می‌دهد؛ اما «خودآگاهی» آنان در بسیاری از تحلیل‌ها به «ذهن‌آگاهی» تقلیل داده شده و به سطح «دل‌آگاهی» نرسیده است. از این رو، او وظیفه فرازمینی و فرازمانی خود را در غفلت‌زدایی آنان نسبت به هویت پیش‌داشته، اصیل و مستقل خود می‌بیند و در تلاش است تا آنان را از سطح «ذهن‌آگاهی بی‌شور و بی‌شعور»، به «دل‌آگاهی متعالی» بدل کند؛ چه آنکه دل‌آگاهی نسبت به درد کهنه استعمارزدگی، هم «شعور خفته هویت» را بیدار می‌کند و هم «شور غیرت» را در برابر «ناهمسازی غیریت‌ها» پی به ارمان می‌آورد تا سوغات غرب را مایه تباهی انگارد. حضرت امام می‌فرماید: «ما گم کردیم خودمان را، ما تمام مفاخر شرقی را کنار گذاشتیم و هی رفتیم سراغ مفاخر غرب؛ آن هم نه آنی که آنها دارند و آنی که به ما می‌دهند، اگر آنی که آنها داشتند بسیار خوب،

امام خمینی (ره) هم در مسیر نهضت خود و هم در مرحله نظام‌سازی اسلامی، همواره هویت پیش‌داشته‌ای را گوشزد کرده و تلاش می‌کرد تا شیرینی آن را به کام دل مسلمانان - و نه فقط به ذائقه ذهن آنان - بچشاند، او که در همه مراحل نهضت خود، تعارض اسلام‌گرایی با استعمار خارجی را به بالاترین سطح خود متجلی کرده و حتی مخالفتش با لایحه کاپیتولاسیون به تبعیدش انجامید^(۲)، با تلاش گسترده‌ای به مرزبندی استقلال‌جویانه‌ای دست یازید تا به مخاطبان خود بپاوراند که «شما گمان نکنید که از غرب برای ما تحفه‌ای می‌آورند، شما گمان نکنید که از غرب برای ما چیزی می‌آورند که ما را مرفقی کنند و ترقی به ما بدهند»؛ چه آنکه به پاور او، تلاش غرب از سیاست عمیقی برخوردار است که در چهارچوب آن، «تا ما در سطح پایین نگه ندارد، نمی‌تواند از ما استفاده کند. کوشش آنها این است که ماها - این ممالک اسلامی - این ممالک مستضعف - در یک سطح پایینی از همه امور باشیم، هر امری را که آنها برای ما بیاورند، یک امر استعماری است؛ یعنی، اگر طب را برای ما بیاورند، طب استعماری است؛ اگر دارو برای ما صادر کنند، آن هم استعماری است؛ اگر بخواهند دانشگاه برای ما درست کنند، آن هم دانشگاه استعماری است، همه چیز را آنها می‌خواهند طوری درست کنند که برای خودشان نافع باشد و ما چشم و گوش بسته تسلیم آنها باشیم»^(۳). این کلان‌نگری عمیق، او را به نقد کسانی می‌کشاند که «هی خواهند وابسته به غیر باشند، ما را وابسته کردند به غیر، ما عقیده‌مان این شده است که غیر از غرب دیگر کسی نیست، جایی نیست که بشود، ما باید وابسته باشیم یا

□ پی‌نوشت‌ها
۱. محمدی، ۱۳۸۰، ۱۱۴-۱۲۰
۲. امام خمینی، ۱۳۶۱، ۱۸۴، ۱۳۵
۳. همان، ۱۱، ۱۹۲ و ۱۹۳



آنها در جهات طبیعی جلو هستند اما آنی که به ما تحویل می دهند، آن مستشاری که می آید اینجا می خواهد فرض کنید فرهنگ ما را درست کند، این نمی خواهد برای ما فرهنگ درست کند، این می خواهد یک فرهنگ غربی برای ما درست کند که در خدمت غرب باشد. آن مستشاری هم که می آید نظامی را می خواهد درست کند... [آیا] نظامی ای می خواهد درست کند که در خدمت اسلام باشد؟! در خدمت مسلمین [باشد]؟! در خدمت ملت باشد؟! آن می خواهد یک چیزی درست بکند که اگر همه چیز ما را هم بردند، یا مویب باشد یا کار نداشته باشد، هر چه از غرب یا شرق برای ما می آید، که سوغات برای ما می آورند، آنهایی است که ما را تباه کرده است و می کند^(۴).
شعر شعوری ای را که امام خمینی^(۵) در گوش شرق اسلامی نجوا می کند، نه آنکه هویتی را با ایدئولوژی حرکت آفرین خودساخته بنیاد نهد، که نخست یاد هویتی پیش داشته را در خاطره آنان زنده می کند و از آن پس با نمه شور مقاومت و دفاع، فرهنگ خفته دیرین را به آرامی اما به صورت جدی بیدار می کند:

«بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد و با انحراف فرهنگ هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و پوک و میان تهی است. اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مرتکز از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند و بالاخره در آن مستهلک می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در راس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیرسلطه است. اتفاقی نیست که مراکز تربیت و تعلیم کشورها و از آن جمله کشور ایران از دبستان تا دانشگاه مورد تاخت و تاز استعمارگران خصوصا غربی ها و اخیرا آمریکا و شوروی قرار گرفت و زبان ها و قلم های غرب زدگان و شرق زدگان آگاهانه یا ناآگاهانه و اساتید غرب زده و شرق زده دانشگاه ها در طول مدت تاسیس دانشگاه ها و

خصوصا دهه های اخیر این خدمت بزرگ را برای غرب و شرق انجام دادند، هر چند در بین ارباب قلم و زبان و اساتید، اشخاص متمهد و متوجهی بودند و هستند که خلاف آن مسیر بودند و هستند؛ اما مع الاسف در اقلیت چشمگیر بودند^(۶).
عقلانیت خودباوری در برابر غرب، به مثابه غیری که از مواجهه با آن گریزی نیست، تنها با تکیه بر هویتی اصیل، پیش داشته و با ظرفیت همیشگی می تواند ظاهر شود و تنها با همین ویژگی هاست که می تواند خود را از سطح یک گفتمان موقتی و هویتی شناور به افق ماندگاری برساند. بی جهت نیست که امام خمینی^(۷)، از گفتمان دین ستیزی شکوه می کند و نفوذ غرب را چنان موثر می بیند که هویت اسلامی شرق را از یاد شرقیان مسلمان برده است:

«نظر ما به فرهنگ اسلامی است که این فرهنگ اسلامی را از ما جدا کردند و غرب در شرق آن طور نفوذ کرد که شرق خودش را باخت و محتوای بسیاری از جوان های ما را گرفت؛ اما ما گمان می کنیم که باید تمام ملت ها و دولت ها توجه خودشان را به این نقطه نظر منعطف سازند که این شکست روحی را از ملت ها جدا کنند و گمان نکنند جوان های ما که هر چه هست، در غرب است و خودشان چیزی ندارند^(۸)».

غیرت سلطه بنیادی ای که امام خمینی^(۹) در دوره نهضت خود می دید، در دوره نظام سازی هم آن را از یاد نبرده است؛ چه آنکه، هویت سلطه جوانانه غرب، تداوم دهنده غیرت پیشین میان شرق استعمار زده و غرب استعمارگر است:
«هن باز می گویم همه مسوولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی تان - به خیال خام خودشان - بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور، همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید، لحتظه ای آرامتان نمی گذارند^(۱۰)».

در مجموع، آنچه در روند نهضت امام خمینی^(۱۱) به مثابه نسبت غیرت میان هویت دینی - ایرانی با هویت غربی خود را نشان داد، غیریتی محصول غیرت شناسی بود و نه آنچه به عنوان غیرت سازی در تحلیل گفتمانی طرح می شود؛ اما اینکه امام خمینی^(۱۲) چه در دوران نهضت و چه پس از پیروزی - به شیوه سلبی میان هویت ویژه مسلمانان و

هشام جمعیط از اندیشه گران حوزه تمدن اسلامی است که همواره دلبسته به چالش میان اسلام و غرب از زاویه بحران هویت ها بوده است. جمعیط در رسانه بحران فرهنگ اسلامی «با انگشت گذاشتن روی پارامتر مهم هویت و خاصه هویت اسلامی و به ویژه عناصر پیش برنده این هویت، می گوشد طرح ملموسی برای آسیب شناسی فرهنگ اسلامی در برابر مدرنیسم غربی بیابد. این کتاب را سید غلامرضا تهامی ترجمه و دفتر پژوهش های فرهنگی منتشر کرده است.

□ پی نوشت ها
۴. همان، ۹، ۱۵۸
۵. همان، ۱۵، ۱۶۰
۶. همان، ۲۲، ۷
۷. همان، ۲۱، ۱۰۹

همواره این کلیشه در محافل فرهنگی رایج بوده است که آگاهی لزوماً باید مصادف با نوسازی باشد اما در کتاب ذهن‌بی‌خانمان نوشته پیترو گریگوریا همکاری بر جیت پروگروها سنس‌فید کلز انگشت بر نوعی آگاهی می‌گذارد که از دست‌نیت و چالش بانوسازی غربی وارد می‌شود و در برابر آن صف آرای می‌کنند این سه جامعه‌شناس کوشیده‌اند با بررسی ساخت اجتماعی واقعیت چنین آگاهی‌هایی از مدار غربی محوری در جامعه‌شناسی فاصله بگیرند و با نگاه‌های باز و فراخ‌تر به مسأله‌های بنیادین ساله و احمد ساوچی ترجمه و نشری منتشر کرده است.

ایرانیان با دو استعمار غرب و شرق مرزبندی می‌کرد، تنها در مقام ابراز هویت مستقلی است که باید آن را پاس داشت و تنها در مقام تاکید بر لزوم حفظ استقلال خود داشته و اصیل است:

«بر هیچ یک از مردم و مسؤولان پوشیده نیست که دوام و قوام جمهوری اسلامی ایران بر پایه سیاست نه شرقی و نه غربی استوار است و عدول از این سیاست، خیانت به اسلام و مسلمین و باعث زوال عزت و اعتبار و استقلال کشور و ملت قهرمان ایران خواهد بود»^(۸).

انقلابی که امام خمینی^(۹) آن را رقم زد و رهبری کرد، انقلابی در احیای هویت، عزت و اعتبار مستقلی که مرزبندی با آبلوک شرق و غرب از لوازم بدیهی و طبیعی آن بود. همین مرزبندی در برابر غرب‌زدگان و غرب‌گرایان هم وجود داشت. بنیاد عقلانیت دینی در تمامی سطوح و در کلیت خود، تغایر ذاتی‌ای با کلیت فرآورده‌های فکری غرب نوین دارد. این امر بدان معناست که غرب‌زدگان و غرب‌گرایان تا وقتی بر بنیاد عقلانیت خودبنیاد غربی تکیه دارند، نمی‌توانند از هویت مشترکی با عقلانیت دینی داشته باشند.

بر این اساس، نهضت امام خمینی^(۱۰) که نهضتی دینی بوده است، ذاتاً نمی‌تواند اشتراکی میان خود و عقلانیت خودبنیاد غربی و به تبع آن، نسبت مشترکی با غرب‌زدگان و به‌ویژه غرب‌گرایانی احساس کند که از عقلانیت دینی گذر کرده‌اند^(۱۱). این امر که در سخنان امام خمینی^(۱۲) درباره جریان روشنفکری در ایران موج می‌زند، به معنای آن است که نهضت اسلامی در روند خود و با تکیه بر خودیابی دینی، سطوح مختلفی از غیریت‌شناسی را تجربه کرده است؛ اما اعلام و تکیه عملی بر غیریت‌های شناسایی شده را نمی‌توان به مثابه غیریت‌سازی دانست. امام خمینی^(۱۳) با تکیه بر بنیاد خود داشته دینی است که جریان روشنفکران غیر وابسته اما مرعوب را به خودیابی و خودشناسی دعوت می‌کند، او که کعبه آنان را غرب می‌بیند، از آنان چنین می‌خواهد:

«شما این مظهرهای خودتان را از یاد نبرید، روشنفکرهای ما و نویسندگان ما و تمام طبقه عالم و روشنفکر، توجه به مفاخر خودشان داشته باشند، این قدر طرف غرب سجده نکنند»^(۱۴).

تلاشی که امام خمینی^(۱۵) به واسطه آن، نهضت خویش را به سر منزل رسانید، نه با تکیه بر یک «گفتمان گسسته از پیش» که با تکیه بر «سنت فراروی»، «عقلانیت فرامردن» را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. این سنت دینی، نه آنکه فقط در سطح نقد و چالشی سلبی به گفت و گو با دل‌های بیدار شده رود؛ بلکه ابعادی از عقلانیت فرامردن خویش را به صورت ایجابی به مواجهه با مدرنیته فرمان می‌دهد. بی‌جهت نیست که جوهره عقلانیت او، مسلمانان را به پنجه انداختن در پوشال گفتمان مدرن فرامی‌خواند. منظومه عقلانیتی که امام خمینی^(۱۶) در آن سیر می‌کند، مفاهیم و آموزه‌های دینی را مفاهیم و آموزه‌های بی‌محتوا و صرفاً انقلابی و قابل یا شایسته باز تفسیر نمی‌انگارد؛ چه آنکه او انقلابی بودن خود را مدیون مفاهیم و آموزه‌های ثابت دینی می‌داند و دین را نیازمند ایدئولوژی مکمل یا ایدئولوژی حرکت آفرین نمی‌داند.

غنا و معنا و هویت دینی، مبنای باز تعریف امام خمینی^(۱۷) از هویت انسان ایرانی و انسان مسلمان بود. با این توضیح که «این تعریف در شئونات ما و در دین ما بوده ولی چون در فضای اندیشه غربی تنفس می‌کردیم، از آن دور شده بودیم. امام آمد و بر اساس این شئونات مجدداً انسان را، دنیا را، دین را و نظام اجتماعی را تعریف دوباره کرد»^(۱۸). به هر حال، این امر مهم است که بنیاد باز تعریف و هویت‌یابی را از منظر امام خمینی^(۱۹) و نهضتی که او هدایت می‌کرد، باز شناسیم. آیا این امر جز هویت پیش داشته دینی می‌توانست امر دیگری باشد؟ به تعبیر میشل فوکو، دستیابی به پاسخ دشوار نیست. هویت واقعی خود را کجا باید سراغ گرفت؟ جز در این اسلامی که از قرن‌ها پیش رویش زندگی روزانه، پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی را با مراقبت تمام، سامان داده است؟ اسلام این بخت را به سبب خشکی و بی‌تحریکی خود به دست نیاورده است. جامعه‌شناسی به من می‌گفت که اسلام «ارزش‌گریز گاه» پیدا کرده است^(۲۰).

به هر حال، هنگامی که به مسأله خودیابی می‌پردازیم، این امکان فراهم می‌شود تا مسأله غیریت‌سازی را از غیریت‌شناسی تمییز دهیم.

«خودیابی» مورد نظر امام خمینی^(۲۱)، تنها با گذر از دامی است که بنیاد مدرنیته و فرهنگ غرب‌زدگی فراهم می‌آورد. چه آنکه، «ما خودمان هم باید فرهنگی داشته باشیم و فرهنگ ما، فرهنگی غنی است، نمی‌توانند اینها ادراک کنند... تعلیم و تربیت فرهنگ خارجی بوده، فرهنگ از خودمان نبوده است... که حالا می‌بینید که همین جوان‌ها نمی‌توانند تفکر کنند که ما خودمان آدمیم، می‌گویند حتماً باید یا وابسته به مثلاً فلان مملکت باشیم یا وابسته به فلان مملکت»^(۲۲). به هر حال، نهضت امام خمینی^(۲۳) برای به حاشیه راندن آنچه گفتمان غرب‌گرایان و گفتمان استعماری مدرن، سلوکی فرازمینی را طلب می‌کند که تنها با خودسازی مستلزم غیریت‌شناسی و نه غیریت‌سازی مصنوعی، رقم می‌خورد:

«متشبیث‌پشویید به اسلام، متحول کنید خودتان راه اول باید نقطه اول این است که خود انسان متحول بشود، خود انسان از غرب‌زدگی بیرون بیاید، باید حتماً ما وزارتخانه‌هایمان آن‌طور تشریفات داشته باشد که هر کسی تویش برود خیال کند که در یک جایی غیر از ایران است؛ یک جای دیگری است و یک بساط دیگری است؟»^(۲۴)

خودیابی مورد نظر امام خمینی^(۲۵) در مصادیق عینی فراوانی خود را نشان داده است. برای نمونه، میشل فوکو این مصداق عینی از خودیابی و بازگشت به خویش‌تر را گزارش می‌کند که: «من چندین دانشجو را در میان جمعیت شناختم که با معیارهای ما «چپی» محسوب می‌شوند اما روی تابلویی که خواسته‌هایشان را نوشته بودند و به هوا بلند کرده بودند، با حروف درشت نوشته شده بود: «حکومت اسلامی»^(۲۶). این مخاطبان امام خمینی^(۲۷)، از او آوای خودباوری‌ای را شنیده بودند که در گوش آنان چنین طنین انداز بود که: «اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است و آن رژیم‌هایی که ما می‌خواهیم تاسیس کنیم، یک همچو رژیم‌هاست و با این رژیم‌هایی که الان هستند، تفاوت دارد. احکام اسلام، احکامی است که بسیار مترقی است و متضمن آزادی‌ها و استقلال و ترقیات و همه انحای دموکراسی است. محتوای اسلام همه آن معنای است که در عالم به خیال خودشان - دموکراسی می‌گویند. اسلام همه این واقعیت‌ها را دارد و ملت ما هم برای همه این واقعیات جنگیده‌اند»^(۲۸).

در اینجا به راحتی می‌توان به سستی بعضی «پیش‌نگرش‌های روشی» و «پیش‌انگاشته‌های معنایی» کسانی پی برد که غیریت‌سازی را مبنای تحلیل نظری قرار داده‌اند؛ چه آنکه برای نمونه، یکی از نویسندگان هر چند به ابعاد مختلفی از نگاه فوکو درباره پیدایش انقلاب اسلامی می‌پردازد اما نمی‌تواند نکته خاصی از منظر او درباره فرایند غیریت‌سازی طرح کند بلکه فوکو در موضعی که می‌توان آن را ذات‌گرایانه یا ذات‌کاوانه خواند، بر امری تاکید می‌کند که می‌تواند بر خلاف این غیریت‌سازی ارزیابی شود. برای فوکو جای تردیدی نیست که اندیشه مردم در صحنه (کنش) همان اسلام است که به آگاهی ملی حقیقی شکل داده و به یک منبع تحریک و تهییج‌کننده و تغییر و دگرگون‌کننده مبدل شده است؛ چنان‌که مهم‌ترین نکته در تحلیل او این است که انقلابی‌ها بر این مینا بودند تا خود هم تغییر کنیم، روش بودن ما، روابط ما با دیگران و محیط اطراف، جاودانگی و خداوند و... باید تغییر یابد. از این روی اگر تغییری بنیادی در تجارب ما رخ دهد، انقلابی واقعی تحقق می‌یابد. به همین خاطر وی معتقد می‌شود همین جاست که اسلام نقش عمده‌ای ایفا کرد. این یکی از وظایف یا یکی از اسرار اسلام بود که برای مردم جدانیت داشت. این تحلیل فوکو بیش از آنکه غیریت‌سازی را برجسته کند، خودسازی و خودکاوی مستقل از غیرها را به نمایش می‌گذارد. بی‌جهت نیست که از منظر او، قبل از هر چیز مذهب است که در ارتباط با روش زندگی از نظر آنها، تضمین و حصول اطمینان از یافتن چیزی بود که می‌توانست ذهنیت آنها را تغییر دهد.

از سوی دیگر، غیریت میان شرق استعمارزده و غرب استعمارگر و بازتاب‌های داخلی آن امری است که به صورت مظاهر گوناگون در نهضت امام خمینی^(۲۹) خود را نشان

□ بی‌نوشته‌ها
۸. همان، ۲۶
۹. درباره جهان روشنفکری تقسیم‌بندی‌های مختلفی صورت گرفته است. از جهت میزان دلدادگی به فرهنگ غرب، طیفی از: غرب‌زدگی تا غرب‌گرایی را می‌توان سراغ گرفت.
۱۰. امام خمینی، ۴۰۶، ۴۳۶
۱۱. خانبگی، ۲۴۹، ۲۸۳
۱۲. فوکو، ۲۲۷، ۲۲۸
۱۳. امام خمینی، ۱۲۶، ۱۲۶
۱۴. همان، ۱۵، ۱۵۱
۱۵. فوکو، ۲۳۷، ۲۸
۱۶. امام خمینی، ۱۲۴، ۱۲۴

از جمله تحولات امام در بحث سیاسی و حکومتی وارد کردن مفهوم «مصلحت» در اندیشه سیاسی شیعه است. بحث مصلحت که در ایران در قالب نهاد مجمع تشخیص مصلحت اعمال می‌شود، از روش‌هایی است که در صورت فقدان آن بلاشک نظام سیاسی اسلامی دچار مشکل جدی می‌شود

داده است؛ چنانکه این تغایر پیش از این نهضت در چالش‌های فراگیر جهان اسلام با غرب هم مطرح بوده است و برای نمونه، برتران بدیع پایان قرن نوزدهم را چرخشی در این تغایر بر مبنای بازگشت به هویت دینی می‌داند. از منظر او، تجددگرایی از آن دوران دیگر به معنای عاریت گرفتن از غرب برای واکنش در برابر زوال شرق نبوده و «درست به معنای گذاشتن تجدد خاص اسلامی در برابر غرب است» و «نظم جدید نه تنها نتیجه ترکیبی متضاد و ناکافی بلکه ثمره تلاشی در جهت احیای اصول اسلام و برپا داشتن این اصول در قالب تجدد بوده است»^(۱۷).

به هر حال، در تحلیل منظر و رفتار سیاسی امام خمینی^(ره) کاوش در این نکته مهم می‌نماید که دریابیم آیا وی از روی عمد با غیریت‌سازی و ایجاد غیریتی موهوم به دنبال ترسیم و ایجاد هویتی جدید بود؟ یا آنکه او نسبت غیریتی را معرفی و فریاد کرده که میان ایرانیان مسلمان و شیعی با دیگران وجود داشته است؟ روشن است که نمی‌توان این مقوله را یکسان پنداشت و یکی را به دیگری تحویل کرد. چه بسا کسانی با تحویل غیریت‌شناسی و معرفی غیریت‌های از پیش موجود به مقوله غیریت‌سازی، این تلاش نظری را به راه اندازند که رفتار و فعالیت سیاسی امام خمینی^(ره) را لزوماً از چشم‌انداز این مقوله گفتمانی ببینند؛ حال آنکه روشن است نمی‌توان از هر گونه توجه به مساله رابطه غیریت تحت عنوان غیریت‌سازی یاد کرد.

هنگامی می‌توان چنین امری را درباره امام خمینی^(ره) به دیده پذیرش نگرست که او همانگونه که شناوری هویت در تحلیل گفتمانی اقتضا می‌کند، بخواهد با ابزار غیریت‌سازی، هویت خود و نهضت خود را ایجاد کرده و معنا بخشد. البته این امر هم در جای خود صحیح است که از منظر اجتماعی - سیاسی - هنگامی که چنین کسی به غیریت‌شناسی و معرفی «غیر»های رقیب دست زد - به گونه‌ای ویژگی‌های عرضی نوینی را هم به عنوان «ضمائم هویت پیش‌داشته» برای کسانی که در آن هویت سهیم هستند، به ارمغان می‌آورد. اما به لحاظ آنکه چنین امری عارضی بوده و جوهره هویت جدیدی را لزوماً فراهم نمی‌آورند، نمی‌توان آنها را مولفه‌های تکوین هویت نوین دانست. همانگونه که ممکن است فرایند غیریت‌شناسی و معرفی غیرها، به لحاظ افزایش سطح شفافیت در مرزبندی میان خود و غیرها، این امر در ذهن مخاطبان یا تحلیلگران ناآشنا با هویت پیش‌داشته، به مثابه غیریت‌سازی تلقی شود. بر این اساس، مساله «شناوری هویت»، گو آنکه مطلقاً نمی‌شود و می‌توان تصور سطوحی از هویت‌یابی را از طریق غیریت‌سازی یا ابزارهای دیگر داشت، اما به صورت مطلق و در همه سطوح هم قابل پذیرش نیست.

پی‌تردید خاستگاه اندیشه کلان امام خمینی^(ره) در قالب اندیشه دینی - سیاسی

بازشناسی می‌شود؛ به این معنا که اندیشه و عقلانیت سیاسی او در همه سطوح مبانی، اهداف، اصول و روش‌ها از خاستگاه دینی سیراب می‌شد، او نه تنها هویت سیاسی خود را از این منظر باز می‌شناخت، که واقع‌گرایانه هویت تاریخی ایران را هم از این منظر به تماشا نشست. این به این معناست که نظام اندیشگی چند بعدی او به هیچ وجه نمی‌توانست هویت ایرانیان مسلمان و عمدتاً شیعی را محروم از هویت پیش‌داشته‌ای بینگارد که غیریت‌های درونی و بیرونی را نبیند.

نظام اندیشگی او و ایرانیان به لحاظ ذاتی اقتضای ویژه‌ای داشت. گو آنکه می‌توان انتظار داشت احیاگری چون او تلاش خود را مبدول به احیای هویت یاد شده نماید؛ هویتی که به لحاظ ذاتی، امور سیاسی را هم در بطن خود می‌شناسد و در برابر آنها موضع‌گیری دارد. بنابراین، امام خمینی^(ره) خود را تنها زبان ابراز آن هویت دینی - سیاسی می‌دانست؛ نه آنکه هویت او صرفاً هویتی دینی و خالی از ابعاد سیاسی باشد؛ امری که او را نیازمند به طراحی ایدئولوژی سازنده و حرکت آفرینی خارج از چشم‌انداز آموخته‌های دین کند. البته کسانی که ناآشنا یا از سر تغافل، هویت ذاتاً سیاسی دین را از نظر دور نداشته‌اند، به راحتی می‌توانند انتظار مرزبندی میان هویت پیش‌داشته خودی و هویت پیش‌داشته غیرها را از سوی امام خمینی^(ره) داشته باشند؛ چه آنکه فرض غیریت‌سازی در این پیش‌نگرش حالتی تصنعی یافته و نیاز به تکوین هویت را سراغ می‌دهد. وجود هویتی پیش‌داشته امری نیست که نتوان آن را درباره فضای عمومی ایرانیان دید؛ چنانکه نیکی آر کدی تحت عنوان «هویت ایرانی در مقابل غرب‌گرایی»، با بررسی تقابل غرب‌گرایی و اندیشه‌های ضد غرب‌گرایی، اندیشه‌های ضد غرب‌گرایی را به اندیشه‌ها و هویت شیعی بازمی‌گرداند، نه آنکه اندیشه یا هویت ضد غرب‌گرایان، متأخر و معلول صدیت مذکور شکل گرفته باشد. وی این نکته را مطرح می‌کند که:

«عادات و اخلاق غرب‌گرایی از لوازم سلطه سیاسی - اقتصادی غرب پنداشته می‌شد و افکار و ایده‌های ضد غرب‌گرایی و ضد رژیم هم پیش از پیش به پیش شیعی توده‌های مردم تمسک می‌جست. در دهه ۶۰ (۱۳۴۰ به بعد) اندیشمندان ایرانی بحث از دفاع در مقابل غرب‌گرایی و بازگشت به هویت فرهنگی ایرانی را آغاز کردند. به این منظور آنان «غربزدگی» را محکوم کردند»^(۱۸).

کدی پس از توصیف جهت‌گیری تند و ضد غرب‌گرایانه جلال‌آل احمد درباره شخصیت‌هایی مانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان و... و هم جهت‌گیری همدلانه او نسبت به مرحوم شیخ فضل‌الله، درباره این موضع جلال معتقد است که: «این به معنای آن نیست که آل‌احمد مرتجع و گذشته‌گرا بود [بلکه] کوشش او در جهت تثبیت هویت ایران شیعی بود»^(۱۹).

چهره پر فروغ و رادیکال مساله هویت‌یابی در جوامع غربی با تن زدن از الگوهای متعارف مارکسیستی - لنینیستی هربرت مارکوزه بوده است. مارکوزه به عنوان مرشد دبیر جنبش‌های رادیکال و جوانان دهه‌های ۶۰ و ۷۰ همواره تأکید بر ساختن هویتی نو و حساسیتی نو در برابر سیستم فراگیر گاپتالیستی و نظام لیبرال دموکراتیک کرده است. آرای او همچنان بر طیف وسیعی از اندیشه‌گران چپگرا، رادیکال و حتی مسلمان بسیار تأثیر گذار بوده است. او هویت‌یابی را بدیل جنبش‌های جدید اجتماعی می‌داند و به آنها امیدوار است.

□ بی‌نوشته‌ها
۱۷. بدیع، ۳۸۰، ۸۶.
۱۸. کدی، ۳۸۱، ۳۴۹.
۱۹. همان، ۲۵۱.